

چند شگفتانه احتمالاً سرگرم کننده

ناصر رضا ارقامی*

شاید بتوان گفت که درک شهودی نتیجه استنتاجها و محاسبات ناآگاهانه مغز بر مبنای تجربیات گذشته در زمینه مربوط است. اما باید گفت که اتکای کامل به جوابهای شهودی و اطمینان از صحت آنها، هر چند بدیهی به نظر برسد، کار درستی نیست، زیرا مواردی هست که درک شهودی ما را کاملاً به اشتباه می‌اندازد. مثال مورد علاقه نگارنده که بارها، امتحان شده و گمراه کنندگی خود را به اثبات رسانده است این است که:

با یک محاسبه کوتاه می‌توان نشان داد که اگر به محیط دایره‌ای که محیط آن ۵۰ متر است یک متر اضافه کنیم، به شعاع آن تقریباً ۱۶ سانتیمتر اضافه می‌شود. حال فرض کنید به محیط دایره‌ای به بزرگی دایره عظیمه کره زمین (که محیط آن تقریباً ۴۰ هزار کیلومتر است) یک متر اضافه کنیم و مقداری را که به شعاع آن اضافه می‌شود با d نشان دهیم. مقدار d به کدام یک از مقادیر زیر نزدیکتر است؟

□ یک آنگستروم □ یک میکرون □ یک میلیمتر □ یک سانتیمتر

اگر اولین بار است که با این مسأله مواجه می‌شوید، با احتمال قریب به یقین از نادرستی جواب سریع خود شگفت زده خواهید شد.

به عنوان مثالی دیگر، کمتر کسی می‌تواند بدون محاسبه باور کند که سریعترین کامپیوتر موجود برای محاسبه دترمینان یک ماتریس 25×25 ، مستقیماً از تعریف دترمینان، یعنی از فرمول $\sum \pm a_{1j_1} a_{2j_2} \dots a_{nj_n}$ ،

موضوع این مقاله ارائه چند مثال از موارد متعددی در مسائل احتمال است که در آنها اغلب جوابی که به طور شهودی برای مسأله ارائه می‌شود با جواب صحیح مسأله که پس از مطالعه، تعمق و محاسبه به دست می‌آید مغایرت دارد.

منظور نگارنده از «شهود» معادل کلمه انگلیسی «intuition» است که در فرهنگ انگلیسی آکسفورد به صورت زیر تعریف شده است:

«توانایی فهمیدن یا پی بردن به چیزی به سرعت و بدون توسل آگاهانه به استدلال، مطالعه یا محاسبه»^۱

همه ما کم و بیش با مواردی مواجه شده‌ایم که به سرعت به جواب مسأله‌ای پی برده‌ایم یا صحت قضیه‌ای برای ما بدیهی بوده است بدون اینکه به سادگی قادر به توجیه این درک مستقیم بوده باشیم. قبلاً معادل بودن دو نامساوی جبری $c \leq |x|$ و $-c \leq x$ برای دانشجویان بدیهی به نظر می‌رسد ولی کسانی که ریاضی عمومی تدریس کرده‌اند می‌دانند بسیاری از دانشجویان برای اثبات آن دچار مشکل می‌شوند و گاهی برهانی نادرست یا ناقص ارائه می‌کنند.

ارزش شهود در حل مسائل ریاضی غیرقابل انکار است. درک شهودی یک مسأله اگر سریعاً منجر به یافتن جواب آن نشود باعث می‌شود که دست کم راه حل مسأله را بیابیم یا حداقل در جهت درست به حل مسأله اقدام کنیم.

(*) گروه آمار، دانشگاه فردوسی مشهد

(۱) در لغتنامه دهخدا معانی زیر (علاوه بر معانی دیگر) برای کلمه «شهود» ارائه شده است: «حاضر آمدن - پیدا شدن - دیدن - عیان شدن - آشکار شدن و (در اصطلاح اهل سلوک) رفع حجاب از روح جسمانی».

در نشریه فرهنگ و اندیشه ریاضی (شماره ۱۳ سال ۱۳۷۳ ترجمه آقای احمد یزشک) تحت عنوان «مسئله اتومبیل و بزها» آمده است (با کمی دستکاری در صورت مسئله) چنین است:

مجری یک مسابقه تلویزیونی سه کمد (گنجه) در بسته را به شرکت کننده نشان می دهد و ضمن اظهار اینکه یکی از دو کمد حاوی جایزه ای نفیس است و دو کمد دیگر خالی است، از شرکت کننده می خواهد که یک کمد را انتخاب کند و اضافه می کند در صورتی که کمد انتخابی وی حاوی جایزه باشد، برنده جایزه خواهد بود. پس از آنکه شرکت کننده انتخاب خود را به اطلاع مجری می رساند، مجری (قبل از آنکه کمد انتخاب شده را بگشاید) یکی از دو کمد دیگر را (آن را که حاوی جایزه نیست) می گشاید و پوچ بودن آن را به شرکت کننده و حضار نشان می دهد و اظهار می دارد که شرکت کننده در صورت تمایل می تواند انتخاب خود را تغییر داده و کمد ناگشوده دیگر را برگزیند. سؤال این است که «آیا بهتر است شرکت کننده انتخاب خود را تغییر دهد یا به انتخاب اولیه خود وفادار باقی بماند؟»

جواب سریع و مبتنی بر درک شهودی که معمولاً به این مسئله داده می شود این است که «فرقی نمی کند، چون با خارج شدن یکی از کمد ها از صحنه بازی، احتمال اینکه هر یک از دو کمد دیگر حاوی جایزه باشد مساوی و برابر $\frac{1}{2}$ است». اما چنین نیست! در واقع به طور متوسط کمد انتخاب اولیه با احتمال $\frac{1}{3}$ و کمد دیگر با احتمال $\frac{2}{3}$ حاوی جایزه است. دو نوع استدلال برای اثبات این مطلب در ضمیمه آمده است.

ضمیمه: توضیحات

مسئله انطباق روزهای تولد. با فرض اینکه روز تولد هیچ یک از افراد گروه n نفری 365 ام اسفند نباشد، احتمال اینکه هیچ دو نفر از n نفر روز تولد مشترک نداشته باشند برابر است با

$$p(n) = N(N-1) \times \dots \times (N-n+1) / N^n = N! / [(N-n)! N^n]$$

که در آن $N = 365$. با استفاده از تقریب استرلینگ ($K! = \sqrt{2K\pi} K^k e^{-k}$) می توان نوشت

$$p(n) \approx (N - n + \frac{1}{2}) [\ln N - \ln(N - n)] - n$$

که با مقدارگذاری داریم:

$$1 - p(46) \approx 0.95, \quad 1 - p(23) \approx 0.51$$

مسئله مبارزه سه نفره. سه نفر a, b و c را مطابق شکل در نظر بگیرید و فرض کنید که نوبت تیراندازی در جهت حرکت عقربه های ساعت می چرخد. سه پیشامد A, B و C را به ترتیب زنده ماندن a, b و c تعریف می کنیم.

(با این فرض که بتواند 10^{12} عمل ضرب یا جمع را در یک ثانیه انجام دهد) به بیش از 12 میلیون سال وقت نیاز دارد.

گمراه کنندگی شهود در مسائل احتمال بسیار فراوانتر است، شاید به این دلیل که کسب تجربه عملی در مسائل احتمال مستلزم تکرار و در نتیجه مشکلتر است. یک مثال در این زمینه مسئله معروف و مقدماتی انطباق روزهای تولد لااقل دو نفر در یک جمع n نفری است. در این مسئله سؤال این است که «در یک جمع n نفری که هیچگونه اطلاعی درباره تاریخ تولد آنها نداریم، n دست کم چه مقدار باید باشد تا احتمال اینکه لااقل دو نفر دارای یک روز تولد باشند بیش از 50% باشد؟» جواب غیرمنتظره این مسئله $n = 23$ است. یعنی در یک جمع 23 نفری بیش از 50% احتمال دارد که لااقل دو نفر یک روز تولد داشته باشند. جالبتر اینکه احتمال همین پیشامد در یک جمع 46 نفری تقریباً 95% است. (ضمیمه را ملاحظه نمایید.)

مسئله دیگری که جواب آن بر خلاف تصور ماست این است که در یک مبارزه سه نفره که هر یک قرار است دو نفر دیگر را با تیراندازی از بین ببرد، بیشترین احتمال زنده ماندن از آن کسی است که مهارتش در تیراندازی از دو نفر دیگر کمتر است! صورت مسئله به شکل دقیقتر چنین است که سه نفر a, b و c ، که در هر بار تیراندازی احتمال اصابت تیرشان به هدف به ترتیب برابر p_1, p_2 و p_3 است، در سه رأس یک مثلث مساوی الاضلاع بر یک زمین مسطح قرار دارند و هر یک به نوبت به سوی یکی از دو نفر دیگر (هر کدام که بخواهند) یک تیرها می کنند تا اینکه نهایتاً یک نفر زنده بماند. شخصی که تیراندازی را شروع می کند به طور تصادفی به وسیله داور تعیین می گردد. با مفروضات فوق می توان نشان داد (ضمیمه را ملاحظه کنید) که احتمال زنده ماندن c از دو نفر دیگر بیشتر است.

گاهی ساده ترین مسائل احتمال درک شهودی ما را به مبارزه می طلبند. مثلاً فرض کنید در ظرفی سه سکه وجود دارد که هر دو طرف سکه اول شیر و هر دو طرف سکه دوم خط است و سکه سوم معمولی است به این معنی که یک طرف آن شیر و طرف دیگر خط است. یکی از سه سکه را به طور تصادفی برمی داریم و آن را (بدون اینکه طرف دیگر سکه را ببینیم) روی میز قرار می دهیم و ملاحظه می کنیم که طرف قابل رؤیت سکه انتخاب شده شیر است. سؤال این است که «احتمال اینکه طرف دیگر سکه نیز شیر باشد چقدر است؟»

تقریباً همه کسانی که برای اولین بار با این مسئله مواجه می شوند چنین استدلال می کنند که «با توجه به اینکه طرف قابل رؤیت سکه شیر است، این سکه نمی تواند سکه دوم باشد، پس احتمال اینکه طرف دیگر سکه نیز شیر باشد، (یعنی احتمال اینکه سکه اول انتخاب شده باشد) برابر $\frac{1}{2}$ است». اما واقعیت غیر از این است. در حقیقت احتمال مطلوب برابر $\frac{2}{3}$ است. اگر این جواب به نظر شما درست نمی رسد ضمیمه را ملاحظه نمایید.

مسئله ای مشابه مسئله بالا که از ظاهر جالب توجه تری برخوردار است و

حال اگر برای مثال $p_1 = 1$, $p_2 = 0.8$, $p_3 = 0.5$ باشد داریم

$$P(A) = 0.267, \quad P(B) = 0.326, \quad P(C) = 0.437$$

که مؤید ادعاست.

ظرف حاوی سه سکه. فضای نمونه آزمایش تصادفی مربوط دارای شش برآمد متمایز هم احتمال به صورت

$$\Omega = \{H_1, H_2, T_1, T_2, H', T'\}$$

است که حروف H و T به ترتیب نشان دهنده شیر و خط هستند و حروف دارای پریم نشان دهنده دوروی سکه سوماند. احتمال مطلوب عبارت است از $P(B|A)$ که $A = \{H_1, H_2, H'\}$ و $B = \{H_1, H_2\}$ بدیهی است که

$$P(B|A) = P(A \cap B)/P(A) = P(B)/P(A) = \frac{2/6}{3/6} = \frac{2}{3}$$

مسئله مسابقه تلویزیونی. به نظر نگارنده کاملاً بدیهی است که شرکت کننده باید انتخاب خود را عوض کند، چون احتمال اینکه جایزه در کمد انتخابی وی باشد برابر $\frac{1}{3}$ و احتمال اینکه جایزه در یکی از دو کمد دیگر باشد برابر $\frac{2}{3}$ است!

اما برای متقاعد کردن خوانندگان دیرباورتر سه کمد را با a, b, c نامگذاری می‌کنیم که a کمادی است که شرکت کننده انتخاب نموده است. فرض کنید A, B و C به ترتیب پیشامدهای جایزه دار بودن کمد های a, b و c باشند. بدیهی است که $P(A) = P(B) = P(C) = \frac{1}{3}$. حال فرض کنید که مجری کمد b را می‌گشاید و نشان می‌دهد که فاقد جایزه است. می‌خواهیم، در پرتو اطلاعی که مجری با گشودن کمد b در اختیار ما قرار می‌دهد، احتمال شرطی جایزه دار بودن کمد c را حساب کنیم. این احتمال را با $P(C|H_b)$ نشان می‌دهیم که در آن «مجرى کمد b را می‌گشاید» H_a . در صورتی که مجری کمد c را باز کند، احتمال مطلوب $P(B|H_c)$ است که «مجرى کمد c را می‌گشاید» H_c .

بدیهی است که $P(H_b|C) = P(H_c|B) = 1$. فرض کنید $P(H_b|A) = P$ و $P(H_c|A) = q = 1 - p$ که $0 \leq p \leq 1$ و مقادیر p و q می‌تواند بر شرکت کننده معلوم یا مجهول باشد. می‌توان نوشت

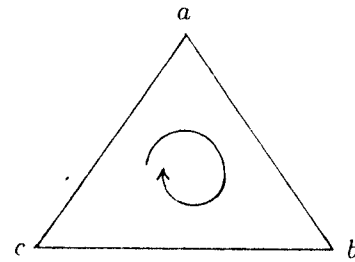
$$P(H_b) = P(H_b|A)P(A) + P(H_b|C)P(C) = \frac{1}{3}p + \frac{1}{3}$$

$$P(H_c) = P(H_c|A)P(A) + P(H_c|B)P(B) = \frac{1}{3}q + \frac{1}{3}$$

پس

$$P(A|H_b) = P(H_b|A)P(A)/P(H_b) = p/(1+p)$$

$$P(C|H_b) = P(H_b|C)P(C)/P(H_b) = 1/(1+p)$$



سه پیشامدهای شروع تیراندازی به وسیله a, b و c را به ترتیب با S_a, S_b و S_c نشان می‌دهیم. بدیهی است که

$$P(A) = \frac{1}{3}P(A|S_a) + \frac{1}{3}P(A|S_b) + \frac{1}{3}P(A|S_c)$$

با توجه به این نکته بدیهی که مادام که هر سه تیرانداز زنده‌اند، نوبت تیراندازی به هر کدام که می‌رسد، برای افزایش احتمال زنده ماندن خود باید به سمت تیرانداز ماهرتر تیراندازی کند، روابط برگشتی زیر را می‌توان نوشت:

$$P(A|S_a) = p_1[\bar{p}_2 p_3 + \bar{p}_2(\bar{p}_1 \bar{p}_3)p_1 + \dots] + \bar{p}_1 P(A|S_b)$$

$$p_1 \bar{p}_2 / (1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2) + \bar{p}_1 P(A|S_b),$$

$$P(A|S_b) = \bar{p}_2 P(A|S_b),$$

$$P(A|S_c) = \bar{p}_2 P(A|S_a)$$

از سه معادله سه مجهولی فوق خواهیم داشت

$$P(A|S_a) = p_1 \bar{p}_2 / [q(1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2)]$$

$$P(A|S_b) = p_1 \bar{p}_2 \bar{p}_3 / [q(1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2)]$$

$$P(A|S_c) = p_1 \bar{p}_3 / [q(1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2)]$$

که در آنها $1 - p_i = \bar{p}_i$, $i = 1, 2, 3$ و $q = 1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2 \bar{p}_3$. در نتیجه داریم

$$P(A) = \frac{1}{3} p_1 \bar{p}_2 (1 + \bar{p}_2 + \bar{p}_2 \bar{p}_3) / [q(1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2)]$$

به طور مشابه احتمال زنده ماندن b و c به ترتیب زیر

$$P(B) = \frac{1}{3} p_2 [p_1 (1 + \bar{p}_1) / (1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2) + \frac{1}{q} (1 + \bar{p}_2 + \bar{p}_1 \bar{p}_2) (p_3 + \bar{p}_1 p_2 \bar{p}_3) / (1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2)]$$

$$P(C) = \frac{1}{3} p_3 \left\{ (p_2 + \bar{p}_2 p_2 + \bar{p}_2 \bar{p}_2) / (1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2) + \frac{1}{q} (1 + \bar{p}_2 + \bar{p}_1 \bar{p}_2) \right. \\ \left. [(p_1 / (1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2) + \bar{p}_1 (p_2 + \bar{p}_2 p_2) / (1 - \bar{p}_1 \bar{p}_2))] \right\}$$

به دست می‌آید.

به طور مشابه $P(A|H_c) = q/(1+q)$ و $P(B|H_c) = 1/(1+q)$ چون
به دست می‌آیند، که اگر $p, q < 1$ داریم

$$\frac{p}{1+p} \times \left(\frac{1}{3}p + \frac{1}{3}\right) + \frac{q}{1+q} \left(\frac{1}{3}q + \frac{1}{3}\right) = \frac{1}{3}$$

$$P(A|H_b) < P(C|H_b)$$

و

$$\frac{1}{1+p} \times \left(\frac{1}{3}p + \frac{1}{3}\right) + \frac{1}{1+q} \left(\frac{1}{3}q + \frac{1}{3}\right) = \frac{2}{3}$$

و

$$P(A|H_c) < P(B|H_c)$$

یعنی در هر دو صورت بهتر است شرکت کنند، انتخاب خود را عوض کند. می‌توان گفت که اگر شرکت کننده انتخاب خود را تغییر ندهد به طور متوسط
حال اگر شرکت کننده از استراتژی مجری در باز کردن جعبه‌ها (یعنی از با احتمال $\frac{1}{3}$ و اگر انتخاب خود را تغییر دهد به طور متوسط با احتمال $\frac{2}{3}$
احتمالات p و q) بی‌اطلاع باشد، باید متوسط احتمالات فوق را مقایسه کرد. جایزه را خواهد برد.

آماره‌های بسنده

جیمی سهویج (Jimmie Savage) و من (بل هالموس) در نوشتن
مقاله‌ای همکاری کردیم که در محافل آماری اشتهار بسیار یافت. این
همکاری با پرسشی اتفاقی از طرف جیمی دربارهٔ احتمالات شرطی آغاز
شد. در آن روزها من دل در گرو نظریهٔ اندازه (و نیز کتاب نظریهٔ اندازه که
در حال نوشتنش بودم) داشتم، و نظریهٔ اندازه تنها راهی است که ظرافتهای
احتمالات شرطی را می‌توان به کمک آن روشن و دقیق کرد. جیمی به من
آماره‌های بسنده را یاد داد و من به او قضیهٔ رادون-نیکودیم را آموختم؛ رابطهٔ
این دو موضوع، چیزی بود که منجر به نوشتن مقالهٔ مشترکمان شد.

ترجمه از کتاب I want to be a mathematician اثر بل هالموس.

ترجمهٔ م. ق. و. ا